

پاسخ امام:

«قلت فيه أولاً: أن الخطابات التي فرض ترتبها على عصيان خطابات آخر تكون فعليتها بعد تحقق العصيان، وبتحقق العصيان خارجاً تسقط تلك الخطابات، فلا يمكن اجتماع الخطابين الفعليين في حال من الأحوال، فلا يعقل تعلق خطاب الصوم المترتب على عصيان الإقامة إلى الزوال في الأوّل الحقيقي من الفجر، فإنّ أوّل الفجر لم يكن ظرف العصيان، و مع عدم تحققه لا يعقل فعليّة المشروط به، و كذا الحال في سائر الفروع المفروضة.

و ثانياً: أنّ خطاب الصوم و الإتمام و القصر لم يترتب على عصيان حرمة الإقامة أو وجوبها، بل مترتب على عزم الإقامة و عدمه، و مع عزمها لا يعقل إيجاب الخروج و إيجاب الصوم عليه، للزوم طلب الضدّين، و كذا الأمر بالصلاة فعلاً تماماً و الخروج أمر بالضدّين.

و ثالثاً: أنّ خطابات الصوم و إتمام الصلاة و قصرها لم تكن مترتبة على عصيان حرمة الإقامة أو وجوبها، بل على عزم الإقامة - كما تقدّم - أو نفسها

فرضاً، و ليس شيء منهما متأخراً عن تلك الخطابات، فإنّ المتأخّر عن الأمر أو النهي - بعد التسليم - عصيانهما، دون ذات الإقامة أو عزمها، لعدم ملاك التأخّر فيهما، فالعصيان لا ينتزع من نفس الإقامة بما هي، بل من حيثية زائدة عليها، و هي كونها مصداقاً عرضياً لمخالفة المأمور به أو المنهى عنه، و هذه الحيثية متأخرة عن الأمر و النهي، لا ذات الإقامة بما هي أو عزمها بما هو، فالتقوض كلّها أجنبيّة عن باب الترتّب.»^١

توضیح:

١. أولاً: در همه این مثال‌ها، امر دوّم، مترتب بر «عصیان امر اوّل» است و لذا با «عصیان امر اوّل»، امر اوّل از فعلیت می افتد و امر دوّم بالفعل می شود.
٢. پس چنین نیست که هر دو امر، در زمان واحد، «بالفعل» باشند.
٣. پس در همان مثال اول، باید بگوئیم روز اوّل، مکلف، نمی تواند و نباید روزه بگیرد، چراکه امر به صوم مشروط است به «عصیان اقامت از لحظه فجر تا زوال» و در لحظه اوّل فجر، هنوز، «نهی از اقامت»

^١. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ٢، ص ٥٤.



[یا امر به سفر]، عصیان نشده است.

۴. پس چون هنوز شرط (عصیان) در لحظه اول فجر، حاصل نشده است، امر به صوم بالفعل نشده است.
۵. ثانیاً: امر به صوم و امر به نماز تمام (برای مقیم) مشروط به عصیان «حرمت اقامه» و امر به نماز قصر (برای مسافر) مشروط به عصیان «وجوب اقامه» نیستند [یعنی شارع نگفته اگر وجوب اقامت را عصیان کردی، نماز را قصر کن و یا اگر حرمت اقامت را عصیان کردی، نماز را تمام بخوان بلکه گفته است اگر اقامت کردی، نماز را تمام بخوان و اگر اقامت نکردی نماز را قصر کن]
۶. حال اگر کسی عزم اقامت داشت، باید شما بگوئید هم شارع گفته سفر کن (عزم اقامت نکن) و هم گفته نماز را تمام بخوان، در حالیکه این اجتماع ضدین است و هم چنین باید بگوئید (در جایی که فرد عزم اقامت ندارد) هم شارع گفته: اقامت نکن و هم گفته نماز را تمام بخوان.
۷. [ما می گوئیم: در این جواب (ثانیاً) امام می گویند ملاک عصیان نیست بلکه عزم است و با فرض اینکه مشروط «عزم» است، مشکل طلب ضدین باقی می ماند و حل نمی شود. پس امام می گویند، در این مثال ها، مشکل طلب ضدین موجود است و لذا باید از راه دیگری آن را حل کرد]
۸. ثالثاً: همه بحث ترتب مبتنی آن است که یک امر مترتب بر «عصیان امر دیگر» شده باشد. در حالیکه در این مثال ها، یک امر مترتب بر «موضوع دیگر» شده است. اگرچه موضوع ممکن است به سبب عصیان حاصل شده باشد.
۹. به عبارت دیگر: شما در بحث ترتب می خواستید بگوئید «عصیان» چون در رتبه متأخر از امر به اهم است، پس مشکل طلب ضدین را حل می کند، در حالیکه معلوم شد، شرط «عزم بر اقامت» است و این متأخر از خطاب نیست. (چراکه ملاک تأخر در آن نیست)
۱۰. توجه شود که اگر شارع گفته «سفر کن» و من عزم اقامت کردم، «عزم اقامت» مصداق عرضی برای «عصیان» است. [«عزم اقامت خارجی» مصداق ذاتی برای «مفهوم عزم اقامت» است ولی چون این کار «مخالف با مأمور به» است، مصداق عرضی برای «مخالف مأمور به» است]

۱۱. پس: «امر به سفر» ← مخالفت با امر (عصیان)

عزم اقامت (مصداق عرضی)



حال: آنچه متأخر از امر و نهی است، حیثیت زائده ای است که باعث می شود «عزم اقامت» مصداق عرضی شود و نه اینکه ذات اقامت یا عزم بر اقامت متأخر باشد.

۱۲. [مصداق عرضی را سابقاً توضیح دادیم که مثلاً انسان به سبب اینکه دارای رنگ سفید است، مصداق عرضی برای سفید است. و آنچه مصداق ذاتی سفید است، «سفیدی» انسان است. پس انسان مصداق ذاتی انسان است، مصداق عرضی سفیدی.

حال: «عزم اقامت در حالیکه عصیان است»، مصداق ذاتی عزم اقامت است و برای عصیان که عارض بر عزم اقامت شده است (همانند سفیدی بر انسان)، مصداق عرضی است.]

حضرت امام در پایان «جواب سوّم»، یک پاورقی را مطرح می کنند که می تواند به نوعی جواب چهارم باشد، ایشان می نویسند:

«هذا كلّ مع الغضّ عن أنّ تلك العناوين ليست بذاتها واجبة أو محرّمة، و مع تعلق النذر و شبهه [بها] لم تصر واجبة أو محرّمة كما مرّ نظيره.»^۱

توضیح:

- اینکه گفته شده است: «عزم اقامت [در جایی که مکلف قصد عشره کند] و یا نفس اقامت [در جایی که بدون قصد، یک ماه اقامت کند] مصداق عرضی عصیان است و لذا به سبب عروض عصیان، حرام می شود» روی یک مبنای باطل است، و الا طبق مبنای حق:
- اصلاً حرمت از یک عنوان به عنوان دیگر سرایت نمی کند. مثلاً اگر کسی نذر کند که آب بخورد، آب خوردن واجب نمی شود بلکه ادای نذر واجب است و همین طور، در اینجا که شارع امر کرده است به سفر، آنچه واجب است، سفر کردن است و آنچه حرام است سفر نکردن است ولی «اقامت کردن» که عنوان دیگر است، اصلاً حرام یا واجب نمی شود.

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، پاورقی، ج ۲، ص ۵۵.



ما می گوئیم:

۱. در مورد مطلبی که امام در حاشیه آورده اند، باید گفت که چندین نوع می تواند امر به سفر و اقامت و

هم چنین امر به صلوة تام را تصویر کرد:

الف) سفر واجب است؛ اگر اقامت کردی نماز تمام است.

ب) اقامت حرام است؛ اگر اقامت کردی نماز تمام است

ج) سفر واجب است؛ اگر عزم اقامت کردی؛ نماز تمام است.

د) اقامت حرام است؛ اگر عزم اقامت کردی، نماز تمام است.

سخن امام در مورد «الف و ج»، سخن کاملی است ولی اگر تصویر را مطابق فرض «ب» گرفتیم، آنچه

شرط است، عیناً همان عنوان مورد نهی است.

و در مورد مثال «د» هم اگر بگوئیم «عزم بر گناه، هم گناه است باز هم عنوان اقامت با عنوان عزم بر

اقامت» متحد نیست.

۲. جواب اول امام، اگرچه درباره مثال های اوّل و دوّم کامل است ولی نمی تواند به مثال سوّم پاسخ گوید.

چراکه در فرض مثال سوّم، آنچه اهم است، ادای دین است که چون واجب فوری است، عصیان نمی

شود و یا اگر هم عصیان شده باشد، بلافاصله امر فوری دیگری نسبت به آن تعلق می گیرد که باز اهم

است. پس در لحظه اتیان خمس، هم امر به ادای دین باقی است و هم امر به اتیان خمس (و لذا

حضرت امام، درباره خمس به جواب دیگری اشاره می کند که ذیل آن به این مثال می پردازیم)

۳. اما جواب دوّم و سوّم امام را ممکن است چنین تصویر کنیم که: در جواب دوّم، امام می گویند «شرط»

عصیان نیست و «عزم» است و لذا مسئله چنین است که شارع دو امر دارد: «سفر کن» و «اگر عزم

اقامت داری نماز را تمام بخوان» و روشن است که اگر این دو امر فعلی باشند طلب چنین دو امری،

طلب اجتماع ضدین است چراکه اگر فردی عزم اقامت کرد، هم امر به تمام برای او مستقر می شود و

هم کماکان امر به سفر (که ملازم با قصر است) برای او مستقر است (چون امر به سفر مطلق بوده است)

و در جواب سوّم، امام می گویند: شرط عصیان نیست و «عزم» است و لذا ترتب نمی تواند مشکل را

حل کند چراکه ترتب، با استناد به اینکه «عصیان، در رتبه بعد از امر به اهم و قبل از امر به مهم



است» می خواست مشکل را حل کند، یعنی می خواست از تقدم و تاخر رتبی بهره بگیرد، در حالیکه «عزم» چنین تقدّم و تأخری ندارد.

۴. به همین جهت به نظر می رسد که جواب دوم امام را اگر بخواهیم مستقل از جواب سوّم تصویر کنیم، باید بگوئیم در جواب سوّم، امام می گویند این اصلاً از صغریات ترتب نیست و در جواب دوم می گویند، اشکال کما کان باقی است و طلب جمع ضدین موجود است.

پاسخ امام از مثال خمس

«و أمّا وجوب الخمس فلم یکن مترتباً علی عصیان وجوب الدّین فی آیه أو روایة، بل الخمس إنّما یتعلّق بالغنیمة أو الفائدة الزائدة عن مؤنة السنة، و مع أداء الدّین لم تبق فائدة حتّى یتعلّق بها الخمس، من غیر أن یكون خطابه مترتباً علی عصیان خطاب آخر، فإیفاء الدّین رافع لموضوع الخمس، لا أنّ خطابه مترتب علی عصیانه.»^۱

توضیح:

۱. وجوب خمس در هیچ آیه و روایتی مترتب بر «عصیان وجوب دین» نشده است
۲. بلکه موضوع وجوب خمس، غنیمت یا «فائده زائده از مؤونه همان سال» است
۳. حال: اگر کسی ادای دین کرد، عرفاً «فائده» نبرده است و لذا موضوع وجوب خمس، محقق نشده است.
۴. پس اصلاً وجوب خمس مترتب بر عصیان ادای دین نشده است، بلکه «ادای دین»، مانع از تحقق موضوع خمس می شود.

ما می گوئیم:

درباره مثال خمس، می توان سخن امام را چنین تقریر کرد که:

اصلاً این مثال، نمی تواند مثالی برای بحث ترتب باشد، چراکه اولاً: وجوب خمس به صورت مشروط جعل نشده است و ثانیاً: اگر در لحظه ای که وجوب خمس واجب شد، کسی ادای دین را نکرده است، در این لحظه دو امر به او متوجه می شود یکی اینکه باید خمس بدهد و دیگری اینکه باید ادای دین کند. و این دو امر اصلاً با هم تزامن ندارد تا موضوع بحث ترتب پیش بیاید. چراکه مکلف می تواند هر دو امر را در

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۵۵.



عرض هم اطاعت کند.

